

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

آیت الله مددی : برای اینکه فوائدش ضبطش درست تر است .

یکی از حضار : آقای نائینی ؟

آیت الله مددی : بله غرض اینکه از این که بنده روی فواید می خوانم به یک جهت این بود که ایشان قدس الله سره مرحوم آقای بجنوردی، ترجیحشان در تقریرات با این کتاب بود. علی ای حال و انصافاً هم قشنگ نوشته است. اصولاً بعد از مرحوم نائینی هم همین ایشان مرحوم آقای کاظمی مقرر ایشان، تقریباً مدرس اول نجف ایشان حساب می شد. بعدها دیگران مطرح شده اند. به اصطلاح شلوغ ترین درس نجف هم متعلق به مرحوم آقای کاظمی بود که ایشان سکتہ کردند ناگهانی؛ خیلی در رشد بودند لکن ناگهانی سکتہ کردند رضوان الله تعالی علیه.

عرض کنم حضورتان به این که اینجا بحثی را که ایشان دارند بحث واجب نفسی یا وجوب نفسی و وجوب غیری؛ عرض کردم در سایت اشتباهاً وجوب مشروط و مطلق نوشته اند، اشتباه از بنده بود. دیگر به هر حال طول زمان و ناراحتی ها و گرفتاری بیماری و این ها، دیگر انسان معذور است. علی ای حال مرحوم نائینی در اینجا متعرض واجب نفسی یا واجب غیری شده اند و طبق همان بحثی که هست، منجر شده به بحث این که اگر شک هم بکنیم واجب نفسی است یا غیری مقتضای اصل چیست؟ آیا نفسی بودن است یا غیری بودن است؟

البته ایشان سعی کرده اند اولاً یک تعریفی را از واجب نفسی و غیری ارائه بدهند و مناقشاتی کرده اند، بعد هم وارد بحث اصل عملی شده اند. من برای آشنایی بیشتر، یک مقدار از عبارات ایشان را می خوانم؛ حالا یک مقدماتی را عرض کنم. ایشان در خلال کلماتشان گاهی تعبیر می کنند به واجب و غیر، تعبیر این طوری می کنند، یا وجوب و غیر. این واجب و غیر مرادشان از واجب در اینجا، همان واجب غیری است؛ حالا فرض کنید مثلاً وضو وجوبش به خاطر نماز باشد، وجوب غیری داشته باشد؛ به خاطر نماز وجوب داشته باشد، این واجب مراد ایشان یا وجوب، مرادشان وضو است. غیر که می گویند مرادشان نماز است. این اصطلاح را به کار می برند، واجب و الغیر که دوران امر بین واجب و الغیر؛ پس مرادشان از واجب در این اصطلاح خود آن واجب غیری است و مرادشان از غیر آن واجب نفسی که این وضو برای آن واجب شده است اصطلاحاً برای آن واجب شده است. این یک نکته ای بود در کلمات ایشان.

نکته دیگری که ما کراراً عرض کردیم در کیفیت بحث، عرض کردیم مباحث اصولی در شکل اولیه اش یک شکل خاصی داشت. الآن قدیمی ترین کتابی که ما فعلاً در میان به اصطلاح فرق اسلامی در باب اصول داریم، کتاب الرساله شافعی است. این سنخ اباحت در آنجا نیست، در رساله. بحث های دیگری است حالا اگر مناسبتی پیش آمد من عرض می کنم. این سنخ اباحت نیست. این کتاب شاید در سال ۱۹۰ این ها نوشته شده شافعی. خودش وقتی هم مرد خیلی پیر نبود شافعی، انصافاً مرد با استعدادی بود. در این کتاب ایشان دارد. البته نسبتاً شاید بشود گفت کتابی که در اصول مرتب تر بود متعلق به شیسانی، محمد بن حسن شیسانی شاگرد معروف ابوحنیفه است، لکن تا آنجایی که من می دانم نسخه ای از این نیست، چاپ که نشده نسخه ی خطی هم سؤال کرده ام از آشنایان به نسخ خطی، ظاهراً نسخه ی خطی هم از این کتاب نباشد. فعلاً آن چه که الآن موجود است همین کتاب الرساله ی متعلق به شافعی است به اصطلاح در این جهت. بد هم نیست نسبتاً، عده ای از اباحت را دارد و خیلی هم تعجب آور است بحث تعارض را که ایشان مطرح می کند در کتابش گاهی تعبیر می کند علل الحدیث گاهی تعبیر می کند اختلاف الحدیث. بحث تعارض را کلمه ی تعارض را به کار نمی برد.

و صحیح هم همین است؛ ما عرض کردیم ان شاء الله در بحث تعارض متعرض می شویم مفصلاً. و لطیفش کجاست؟ ما در میان شیعه قدیمی ترین کتاب هایی که در تعارض داریم، توسط یونس بن عبدالرحمن است. اصولاً من عرض کردم ما در میان شیعه درباره تعارض فرض کنید از امام سجاد یا امام باقر روایت نداریم. اهل سنت هم در باب تعارض عن رسول الله روایت ندارند کلاً. یک حدیثی است که «ما جائکم عنی یوافق القرآن»، لکن آن ها نوشته اند که چهار تا سند دارد و هر چهار تا ضعیف است؛ وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. اولین کسانی که ما از امام سجاد و امام باقر ما روایت در تعارض نداریم، از رسول الله هم روایت بین مسلمین در تعارض ندارند. روایات تعارض احادیث اصولاً از صحابه رسیده است. مثلاً در همین کتاب سلیم از امیر المؤمنین سؤال شده است که تعارض در روایات رسول الله. و الا از خود رسول الله ندارند. لذا خوب دقت کنید کلیه مباحثی که اهل سنت در تعارض دارند حسب القاعده است، خیالتان راحت باشد.

یکی از حضار: امام صادق در بحثشان درگیر تعارض نمی شوند؟

آیت الله مددی: چرا، امام صادق درگیر است، نه عن رسول الله عرض کردم. این حدیث «ما جائکم عنی یوافق القرآن» ما داریم، سند معتبر عن رسول الله از امام صادق عن رسول الله نقل شده است لکن فکر می کنم خیلی قابل یعنی باید یک توجیهی برایش بشود اما اهل سنت هم دارند اما چهار سند من دیدم البانی برایش ذکر می کند که هر چهار تا ضعیف است. اما فلذا خوب دقت کنید آن چه که در کتب اهل سنت راجع به تعارض و وجوه ترجیح؛ حالا وجوه ترجیح در روایات ما، در کتب ما کم است، در کتب اهل سنت مثلاً در همین احکام آمدی تا حدود ۱۳۴ تا ۱۳۵ وجه برای

ترجیح نوشته است؛ خیلی زیاد نوشته‌اند. تمام این وجوه ترجیح و بحث‌هایی که کرده‌اند همه‌اش حسب القاعده است. یک دانه حدیث عن رسول الله ندارند.

و قاعده‌ای که اهل سنت در اینجا دارند همان است که ما اصطلاحاً به آن حجیت المظنه می‌گوییم یا حجیت الظن. یا حالا به اصطلاح آن زمان اجتهاد یا قیاس بعدها، یا رأی؛ اصطلاحات مختلف دارد. و مراد از ظن در اینجا مراد این است که اگر ما به هر وسیله‌ای شده ولو به یک نکته‌ای ضعیفی یک حدیث را بر دیگری ترجیح بدهیم این می‌شود مرجح و به آن حدیث اخذ می‌کنیم. دقت فرمودید؟ ما اصولاً چنین چیزی را نداشته‌ایم، این ترجیح به این معنا نداشته‌ایم. حالا آن بحث؛ از امام صادق ما روایت در تعارض داریم. خب طبیعی هم بود چون امام صادق دوران بسیار مختلفی را گذرانده‌اند طبیعی هم بود که تعارض پیش بیاید. و لکن تألیفات ما در تعارض حالا نمی‌دانیم دقیقاً بتوانیم بگوییم شافعی مقدم بوده است، به حسب ظاهر باید بر شافعی مقدم باشد. عجیب این است که کتابی که یونس بن عبدالرحمن دارد، آن هم جزو واقعاً عجایب امر است؛ در کتاب نجاشی اسمش اختلاف الحدیث است یا به عکس، در کتاب فهرست شیخ علل الحدیث؛ در یک کتاب اختلاف الحدیث است در یک همین کتاب یونس بن عبدالرحمن، در یک کتاب علل الحدیث. در کتاب شافعی هم همین دو عبارت آمده است؛ علل الحدیث و اختلاف الحدیث. خیلی نکته‌ی قابل توجهی است.

یکی از حضار: چرا استاد این تعبیر را به کار بردند؟

آیت الله مددی: حالا دیگر بحث تعارض است دیگر از بحث...

یکی از حضار: تعارض چه ربطی به علت دارد؟

آیت الله مددی: بله

یکی از حضار: در این عنوان؛

آیت الله مددی: خب علل الحدیث نکاتی است که مربوط به حدیث است، یکی‌اش هم تعارضش است. جهاتی که بر علل؛ در اینجا به معنی

بیماری است، علت یعنی بیماری. مشکلاتی که برای حدیث پیدا می‌شود یک‌اش هم تعارض است. مشکلات متن دارد، مشکلات سند دارد و مشکلات فرض کنید تعارض هم دارد. به هر حال وارد این بحث نمی‌خواهم بشوم.

.....

بعدها از قرن تقریباً پنجم یعنی یک مقداری متأخرتر مباحث اصولی پیش آن‌ها شکل‌های مرتب‌تری می‌گیرد. قرن ششم و هفتم کتاب‌هایی که دارند انصافاً شکل مرتب‌تری می‌گیرد. در کتاب‌های اصولی که ما فعلاً می‌خوانیم مثل کفایه یا رسائل این یک شکل اصولی خاصی است. تقریباً، تقریباً می‌شود گفت، نمی‌شود باز دقیقاً؛ وارد بحث چون نمی‌خواهم بشوم. از زمان وحید بهبهانی تعبیری که من همیشه می‌کنم اصول متأخر شیعه؛ اصول متأخر شیعه از زمان وحید است قدس الله سره که بعد از اخباری‌ها آمد. و هدف مرحوم وحید بهبهانی هم این بود اشکالات اخباری‌ها که مطالب اصولی که آقایان نوشته‌اند با روایات جور نمی‌آید، ایشان سعی کرد با روایات جور بیاورد؛ کار بزرگی هم بود، کار کمی نبود. فرض کنید برائت را از حدیث رفع؛ چون اخباری‌ها حدیث رفع را موضوعات خارجی می‌دانستند به احکام نمی‌زدند، ایشان سعی کرد به احکام یعنی استصحاب را سعی کرد با روایات ثابت بکند. در کتب اصولی ما استصحاب، برائت با روایات ثابت نشده است. همین حدیث «لا تنقض الیقین بالشک» را مرحوم شیخ طوسی نقل کرده، تصادفاً منفرداً نقل کرده است؛ نه کلینی او را نقل کرده نه شیخ صدوق. لکن خودش در مبحث استصحاب در عده به این حدیث تمسک نمی‌کند، به قاعده تمسک می‌کند. لذا آقایان اخباری‌ها اشکال می‌کردند، روی استصحاب هم اشکال دارند؛ استصحاب در شبهات حکمیه نه در شبهات موضوعیه. آقایان اخباری‌ها اشکال دارند. البته ما هم عرض کردیم انصافاً اشکال به جاست. البته آقای خوئی هم رحمه الله قبول ندارند استصحاب در شبهات حکمیه لکن به خاطر تعارض؛ آن‌ها به خاطر قصور دلیل، اشکالشان قصور دلیل بود. حالا ان شاء الله هم سابقاً توضیح دادیم هم در خلال بحث‌ها خواهد آمد.

آن وقت در این شکل‌گیری که ما داریم انصافاً یک مقداری از قاعده خارج شده‌ایم یعنی مرتب نیست. شکل‌گیری که در کتب اهل سنت هست تقریباً با آن که ما داریم همه را با هم بریزیم تقریباً اباحت اصول به پنج باب تقسیم می‌شود؛ اصولی که متعارف بوده پیش ما تا این زمانی که بنده در خدمتتان هستم.

باب اول در معرفت حکم؛ حقیقت حکم، اقسام حکم. حکم وضعی، حکم ارشادی، حکم عقلی، حکم مولوی، حقیقت حکم و بعد اقسام حکم؛ وجوب، استحباب، حقیقت وجوب، حقیقت استحباب. اصلاً این بحثی راجع به حکم؛ مستقلاً راجع به حکم بحث کرده‌اند. طبیعتاً در آنجا تقسیمات واجب می‌آید؛ واجب یا نفسی است یا غیری است یا تخییری است یا؛ دقت کردید؟ این در باب اول اصولاً متعرض مباحث متعلق به حکم شده‌اند. الآن شما در کفایه در بحث اوامر این را می‌خوانید یا در همین در کتاب فوائد الاصول؛ در بحث اوامر می‌خوانید نفسی و غیری؛ در صورتی که بحث وجوب نفسی و غیری ربطی به اوامر ندارد، می‌خواهد وجوب از هر راهی باشد می‌خواهد از اوامر باشد غیر اوامر باشد؛ اختصاص به اوامر ندارد. بحث مربوط به اوامر نیست. لکن آقایان ما در این بحث آورده‌اند. صحیحش این است که یک بحث مستقلی باشد که در آنجا احکامی که مربوط به حکم است بیان بشود.

بحث بعدی اش را آقایان در بحث اقسام دلالت آوردند که خب طبیعتاً متعرض بحث ظهور و اقسام ظهورات به طور مقدمه؛ و در آنجاست صیغه افعال آیا ظهور در وجوب دارد یا نه؟ ببینید این رفت در یک بخش دوم؛ یعنی تنظیم بحث جوری شد بعد از این که معنای وجوب، وجوب نفسی، وجوب غیری معلوم شد، آیا این دلالت بر وجوب نفسی و غیری می کند یا نه؟ یا اگر شک کردیم؛ خب می دانید در کتاب کفایه یک فصلی دارد در همین جا اطلاق الصیغه يقتضی النفسیه و التعینیه؛ بعد به اصطلاح النفسیه؛ وجوب نفسی و وجوب تعینی که تخییری نباشد و وجوب در مقابل کفایی لابد اصطلاحش است. بله، غرض این که ایشان اطلاق صیغه را به این معنا گرفته اند. این بحث را خب مطرح کرده اند. ان شاء الله خواهد آمد که این نکته را خوب دقت کنید؛ اصولاً کلمه ی اطلاق یک مشکلی که در کلمات متأخرین دارد این را خوب باید دقت کرد. گاهی اطلاق به معنای عدم قید است یعنی در کلام قیدی نیامده است. گاهی اطلاق به معنای مقدمات حکمت است یعنی مقدمات حکمت جاری بشود تا ما بگوییم اطلاق منعقد شد اصطلاحاً این است، اصطلاحش. این که می گوید اطلاق الصیغه يقتضی النفسیه این اطلاق مرادش مقدمات حکمت است. اما در باب تعیین و تخییر مرادش ننوشته صاحب کفایه؛ مرادش در واقع عدم قید است یعنی اگر گفت آب بیاور، همین که قید نزد آب بیاور یا مثلاً شربت بیاور، آب بیاور یا آب پرتقال بیاور؛ اگر «یا» نگفت خودش می شود واجب تعینی؛ احتیاج مقدمات حکمت ندارد. این اشتباه هم نشود این نکته را هم عرض بکنم. ما دو جور اطلاق داریم؛ یک اطلاق یعنی قید نزد؛ در بعضی جاها همین که قید نزد اثبات می شود احتیاج مقدمات حکمت ندارد. یکی از حضار: مقام بیان...

آیت الله مددی: مقام بیان باشد و قدر متیقن؛ این حرف ها را نمی خواهد، مقدمات حکمت نمی خواهد. همین که گفت آب بیاور تمام است؛ این می شود وجوب تعینی. تخییری «یا» می خواهد؛ آب بیاور یا شربت بیاور؛ اگر «یا» نگفت، همین که نگفت «یا»، این می شود وجوب تعینی. اما اطلاق الصیغه يقتضی النفسیه آنجا مقدمات حکمت است.

یکی از حضار: استاد همین عدم قید تحت مقدمات حکمت نمی آید؟ همین که قید نزد می شود تحت مقدمات حکمت.

آیت الله مددی: نه، ببینید یک بحثی خواهد آمد ان شاء الله چون مباحث پیچیده شده که آیا اطلاق یک امر تصویری است یا یک امر تصدیقی است؟ ان شاء الله آنجا توضیح خواهیم داد که این یک اشتباهی شده؛ اطلاق به معنای عدم قید تصویری است. اطلاق به معنای به اصطلاح مقدمات حکمت تصدیقی است چون مقدمات حکمت می خواهد. دو جور اطلاق تصویر می شود پیش ما. این که نوشته اند آیا اطلاق امر تصویری است مدلول تصویری است یا مدلول تصدیقی است؛ این بحث خواهد آمد، دقت می کنید؟ این بحثی که خواهد آمد این را ما ان شاء الله توضیح می دهیم. اگر مراد از اطلاق عدم قید باشد مدلول تصویری است؛ چیزی نمی خواهد همین که قید نزد در می آید مطلب. اگر نه، مراد این است که ما بگوییم بله ایشان

وقتی مثلاً گفت: احل الله البیع؛ مرادش جمیع طبیعت ماهیت بیع بود که بر تمام افراد صدق می‌کند؛ ناظر به این بود، ناظر به این نکته. اگر بگوییم ناظر به این نکته بود، اثبات می‌شود مدلول تصدیقی. اگر بگوییم فقط قید نیست، می‌شود مدلول تصویری. چون بحثی خواهد آمد، آقایان اختلاف دارند. ما حل اختلاف را خیلی راحت انجام دادیم که آیا اطلاق به معنای عدم قید است، یک چیز می‌شود؛ اطلاق به معنای مقدمات حکمت، چیز دیگری می‌شود. مقدمات حکمت باز سؤالش در مقام بیان است و فلان، قدر متیقن نیست و نصب قرینه و الی آخره. حالا سه تا است، چهار تا است، پنج تا است، مقدمات حکمت جاری می‌شود.

این را پس دقت بکنید؛ انصاف قصه اگر ما بودیم و طبق قواعد، مناسب بود که این بحث در آنجا بشود. انصافاً این بحث مناسب بود که در فصل اول جداگانه، نه در ذیل اوامر که مرحوم صاحب کفایه و بعداً مرحوم آقای نائینی و دیگر علمای ما انجام دادند. اصولاً من ندیدم در علمای شیعه این کتبی که نوشته‌اند، حتی کتب قدیم که نسبتاً فراوان است؛ چرا، مگر بعضی کتب علامه این ترتیب را که یک بحث راجع به احکام باشد و حکم باشد و اقسام حکم باشد. اما در میان کتب اهل سنت، بلکه بعضی از زیدیه کتاب دارند «الغایه فی الاصول» که کتاب قشنگی هم است، کتاب بزرگی است، خیلی مفصل است؛ آنجا هم همین کار را کرده است. یعنی یک مقدماتی راجع به حکم و اقسام حکم و این قسمت‌ها را انجام داده که واقعاً کار خوبی است. خب چون گفتم دیگر بگذارید تکمیلش کنیم.

بحث سوم هم در مصادر تشریع است، مصادر تشریع. یک کتاب است و سنت است و معنای کتاب و حدود آیات احکام و کیفیت دلالت آیات احکام و تاریخشان. بعد اجماع در بین اهل سنت جزو مصادر تشریع است. یعنی اگر اجماع مثلاً در زمان ما، من باب مثال می‌خواهم عرض بکنم، علما جمع شدند، علمای اسلام اجماع کردند که حج در مکه نمی‌شود به خاطر مشکلاتی که هست، بروند افراد مثلاً یا حج اصلاً برداشته بشود بروند در خانه‌هایشان در شهرهایشان انجام بدهند؛ اگر اجماع کردند، آن حکم الهی را برمی‌دارد. اجماع پیش آن‌ها، پیش اهل سنت جزو مصادر تشریع است. پیش ما جزو مصادر تشریع نیست؛ اشتباه نشود این دو بحث.

بحث استحسان هست، عرض کردم چند بار عرض کردم، مجموعاً مصادر تشریع که ذکر شده در کتب اهل سنت متفرقا در مذاهب مختلف چیزی نزدیک حدود بیست است. اجماع هست، سیره هست، نمی‌دانم فلان هست؛ حتی شورا، بعضی‌ها گفته‌اند شورا همین مثل مجلس شورا، رأی‌گیری بکند اکثریت گفت، با این اثبات حکم شرعی می‌شود کرد؛ جزو مصادر تشریع است. البته الان شما در کتب اصولی خودتان نمی‌خوانید. اجماع اهل مدینه هست الی آخره. عده‌ای از مجموعاً شاید حدود بیست تایی، چیزی شاید کمتر، مجموع و جوهی که گفته‌اند مصادر تشریع است. این فصل سوم می‌شود.

چهارم حجج و امارات؛ آن‌هایی که راه هستند به مصادر تشریع مثل خبر واحد، مثل اجماع پیش شیعه. اجماع پیش ظاهری‌ها هم همین‌طور، آن‌ها مصادر تشریع نمی‌دانند، طریقت برایش قائل هستند الی آخره. پنجم هم اصول عملیه که در این قسمت‌ها ما شیعه بهتر از سنی‌ها بحث کردیم. این مجموع اصول را با این ترتیب در پنج باب جداگانه خیلی روشن و این مجموعه‌ای که تا حالا اگر بخواهیم کل کتب اصول را از صدر اول تا حالا جمع بکنیم، کلاً این پنج باب می‌شود. خیلی راحت.

پس این مطلبی را که الان ایشان در اینجا می‌گویند، این باید در باب اول گفته می‌شد. الان ظاهرش این است که در باب دوم گفته شده است، در بحث اوامر. بحث اوامر بحث ظهورات است. بحث ظهورات را گفتیم در فصل دوم انجام بدهیم. بحث اول خود وجوب چیست؟ دو، چه لفظی ظاهر در وجوب است؟ وجوب را چه لفظی ظاهر در وجوب نفسی است؟ چه لفظی ظاهر در وجوب غیری است؟ وجوب تعیینی است؟ دقت می‌کنید؟ پس بنابراین این نکته را دقت بکنید که اگر بخواهیم این کار را بکنیم، مناسبش این است. مطلب دیگر هم که حالا از باب مقدمه بد نیست برای...

یکی از حضار: کسی هم قائل به این تقسیم‌بندی شده است؟

آیت الله مددی: عرض کردم کتب اهل سنت مملو از این است، زیاد است. ما چون یک فتره‌ای اخباری‌ها آمدند و به شدت با اصول مخالفت کردند، تقریباً زمان صفویه هم بود، خیلی جا افتاد مذهب اخباری. بعد که وحید رحمه الله آمد و در مقابل آن‌ها ایستاد، این اصول را پایه‌گذاری کرد؛ همان اصول قدیم است اما سعی کرد بیشتر ناظر به اخباری‌ها باشد. کار مهم و اساسی که مرحوم وحید کرد، البته بحث‌های اصولی دارد، اساسش این بود آنچه را که ما در اصول داشتیم سعی کرد با روایات تطبیق بدهد. اشکال اخباری‌ها هم برداشته شد. برائت را از روایات درآورد ایشان؛ در صورتی که ما در کتب اصحاب در قبلش، امثال مرحوم فرض کنید ابن‌ادریس برائت زیاد می‌گوید اما از اخبار در نیاوردند. مرحوم صدوق حدیث «کل شیء مطلق» را آورده است اما برائت نیست، «کل شیء مطلق» چیز دیگری است، برائت نیست.

علی‌ای حال علما ما، اصحاب ما سعی کردند، یعنی از زمان وحید به بعد، هم تنظیم بحث‌ها عوض شد و هم کیفیت. مثلاً استصحاب را بر قواعد درست می‌کردند. مرحوم آقای وحید مجموعاً الان احادیثی که در رسائل شیخ هست، که میراث زمان وحید تا ایشان است، بین دوازده تا پانزده تا، چهارده تا حدیث است. حالا دلالت بر استصحاب دارد یا نه بحث دیگری است. یعنی برای اولین بار در میان فرق اسلامی، استصحاب را با احادیث مربوطه؛ البته اهل سنت هم استصحاب را سعی کردند با روایت درست کنند اما خیلی بعید است فوق‌العاده. مثلاً شک در حدث در اثنای نماز، چون روایتش صحیح هم هست، در صحیح بخاری هم هست، که پیغمبر اگر شک کرد بنا بگذارد بر نماز و فلان و نمازش و طهارتش. فقط

روایتی که دارند این است. آن وقت از این روایت آمده‌اند تا استصحاب در احکام. خیلی طول می‌کشد یعنی انصافاً راهی؛ اما ما «لا تنقض یقین بالشک» داریم، آن‌ها ندارند. آن‌ها «لا ینقض بل یبنی علی یقینه» هم دارند، شبیه این عبارت، در مباحث استصحاب متعرض شدیم.

علی‌ای حال این کاری را که مرحوم وحید بهبهانی کرد، آنچه را که ایشان آمدند به اصطلاح اصولی؛ البته یک نکته دیگر هم عرض بکنم، حضرات اخباری‌ها سعی کردند یک دوره اصول مثل ما بنویسند لکن همه‌اش از روایات. یعنی همین کتب اصولی. آیا امر دلالت بر وجوب می‌کند؟ مفهوم شرط، مفهوم وصف، این‌ها همه از روایات. چند تا کتاب اصولی داریم که یکی‌اش متعلق به مرحوم فیض است؛ این که اخیراً چاپ شده است، اخیراً شاید بیست سی سال است، متعلق به مرحوم سید عبدالله شبر، الاصول الاصلیه یا اصیله، که این کتاب هم ناقص چاپ شد. خداوند رحمت کند مرحوم آقای آقا سید جواد شبر رضوان الله تعالی علیه که متولی مدرسه هم بود و با هم آشنا بودیم، به من پیشنهاد کرد که این کتاب را می‌خواهیم چاپ کنیم؛ ایشان قائل به تحریف است مرحوم آقای سید عبدالله شبر. یعنی چه کارش بکنیم؟ یک فصلی در تحریف قرآن دارد. گفتم آقا خب عقیده ایشان است، چاپ بکنید شما لابد فوقش حاشیه بزنید که این مطلب را قبول نداریم. نمی‌شود تصرف بکنید در کتاب. بالاخره نظر مؤلف است دیگر؛ حالا بالاخره ما قائل به تحریف؛ حالا به مناسبت عرض کنم صاحب کفایه هم ظاهراً قائل به تحریف است. نمی‌خواهد حالا خیلی اشکال مرحوم سید عبدالله شبر را؛ علی‌ای حال، لکن خب متأسفانه ایشان چاپ کردند تحریف را برداشتند. من دارم چون نسخه را، تحریف را برداشته‌اند. اما خود مرحوم آقای شبر تحریف را دارند. چون مرحوم آقا سید عبدالله شبر یک جامع‌المعارف و الاحکام دارند مثل بحار است، حدود دوازده جلد است. من نسخه خط خود ایشان دیدم. همین چون مرحوم آقای شبر آثار کلاً تقریباً جمیع معظم آثار مرحوم سید عبدالله به خط خودش موجود است در نجف. در آن کتابخانه‌ای که ما بودیم، مدرسه‌ای که بودیم در کتابخانه‌اش موجود بود. یکی‌اش هم همین جامع‌المعارف و الاحکام بود که یک فصلش اصول است. یک اصول را سعی کرده از روایات در بیاورد، از اول اصول تا آخر؛ مثل همین اصول خودمان، اوامر و نواهی و همین مفهوم شرط و مفهوم، این بحث‌هایی که ما داریم. این‌ها را سعی کرده اخباری‌ها؛ لکن آن کاری که وحید انجام داد بسیار کار سنگینی بود و کار خوبی هم بود، نمی‌خواهم بگویم. حالا آیا دلالتش تمام بود یا نبود؟ حدیث رفع صحیح بود، صحیح نبود؟ دلالت داشت، نداشت؟ آن بحث‌های دیگری است، آن بحث‌ها را بگذارید جای خودش. اما ایشان برای اولین بار؛ و لذا این اصول جدید شیعه که شما الان می‌خوانید وقتی کتب اصول اهل سنت را می‌خوانید، تقریباً برایتان سخت است چون اصلاً کلاً با این اصول فرق می‌کند. این اصول هم با آن فرق می‌کند. یکی از دوستان ما خدا حفظش کند گفت من یک تقریرات متعلق به یکی از آقایان، اسم نمی‌برم، دادم به این شیخ الازهر که الان هست، حالا نمی‌خواهد اسمش را ببرم، بعد از مدتی به او زنگ زدم پرسیدم چطور بود این کتاب؟ تقریرات اصول بود. گفت چند صفحه‌اش را خواندم هیچی نفهمیدم. گفت چند صفحه‌اش را خواندم؛ خب این شیخ الازهر هم است. خب راست هم می‌گوید حق با ایشان است. جوری ما مطالب را عوض کرده‌ایم که آن‌ها حرف ما را نمی‌فهمند، ما

هم حرف آن‌ها را نمی‌فهمیم که یکی از مشکلاتی که الان داریم همین است. بله گفت که چند صفحه‌اش را خواندم نفهمیدم چه نوشته است. علی‌ای حال این یک نکته‌ای است که در نظر مبارکتان باشد.

یکی از حضار: المحصول فخر رازی؟

آیت‌الله مددی: کتاب اصول قدیم آن‌هاست. المحصول فخر رازی از عمده کتب اصولی‌هاست.

یکی از حضار: که الان جای کفایه در اهل سنت تدریس می‌شود، ما کفایه می‌خوانیم آن‌ها هم المحصول می‌خوانند.

آیت‌الله مددی: بله، محصول شروح فراوانی هم دارد قشنگ هم نوشته شده است اصولاً چون شافعی‌ها در این مسائل اصولی قوی هستند، خوب هستند. و بعد هم بنده چند دفعه عرض کرده‌ام شافعی‌ها اصطلاحی که دارند، خراسانی‌ها و بغدادی‌ها؛ این اصطلاح شافعی‌ها است. بنده گاهی اوقات مذاهب اسلامی را نقل می‌کنم برای اینکه با اصطلاح آن‌ها آشنا بشوید. بزرگان خراسانی‌ها مانند غزالی و فخر رازی، این‌ها جزو تراز اول‌های شافعی‌های خراسانی هستند. و انصافاً هم خوب است، بنده مأنوس هستم با کتابشان زیاد دیده‌ام، کتاب المحصول را.

و طبعاً کتاب فکر می‌کنم درسی متعارفشان همین مختصر اصولی اسمش را گذاشته‌اند، متعلق به ابن حاجب؛ که مرحوم صاحب معالم زیاد از ایشان نقل می‌کند: و قال ابن الحاجب. این مختصر الاصول شاید سی، چهل، شاید دویست سیصد تا شرح و حاشیه دارد؛ خیلی زیاد دارد حاشیه و شرح. بنده یک نسخه‌ای که دارم شاید ده پانزده تا شرح و حاشیه دارد؛ المختصر الاصولی متعلق به ابن حاجب. این هم کتاب خوبی است انصافاً؛ خیلی مختصر نوشته است و خیلی قشنگ نوشته است.

یکی از حضار: یک جلد است استاد؟

آیت‌الله مددی: دیگر به چاپش فرق می‌کند، چون آن‌که بنده دارم دو سه جلدی، چهار جلدی است؛ حواشی زیاد دارد، با حواشی زیادی چاپ شده است. این هم راجع به کتاب اهل سنت و توضیح.

مطلب دیگری که باز باید در نظر گرفت که خیلی به نظر بنده اهمیت دارد، چون برای این‌که این مباحث اصولی، مخصوصاً مباحث اصولی که ما الان مطرح می‌کنیم، یک مقدار روح پیدا بکند و زنده‌تر بشود، عرض کردیم اهل سنت اصولاً شأن فقیه را استنباط می‌دانستند. دقت کنید. مسئله ولایت را با حاکم بر اثر بیعت می‌دانستند یا به قول خودشان امیرالمؤمنین. لذا در مسائل ولایی و ولایت و حکومت وارد نمی‌شدند. حتی اگر معتقد بودند که حاکم اشتباه کرده است، مثلاً احمد بن حنبل که قائل به این بود که قرآن قدیم است و حادث نیست و الی آخر مباحث، خب به خاطر این

جهت ایشان را بردند در دارالخلافه صد و بیست تا شلاق، صد تا شلاق می زدند. خب برمی گشت به خانه، به قول ما درب و داغان بود به اصطلاح. مع ذلک بعضی می پرسیدند آقا این خلیفه با شما این کار را کرده است، از طاعت خلیفه خارج بشوید. ایشان می گفت نه، به هیچ وجه از طاعت خلیفه خارج نشوید؛ این طاعت خلیفه باید محفوظ بماند. و هکذا قضایای دیگری که دارند. یعنی یک مشکل اساسی که در فقه اهل سنت هست، فقهشان فقه استنباطی صرف است؛ شأن فقیه را استنباط صرف می دانند.

من عرض کردم ببینید، در تاریخ اسلام به اصطلاح خودشان خلفای راشدین که متعارفشان چهار تا است تا حضرت امیر سلام الله علیه، پنج تا البته؛ امام حسن ششمین خلیفه بودند. و بعد هم عمر بن عبدالعزیز را هم می دانند جزو خلفا. خب عمر بن عبدالعزیز مرد ملایی هم هست انصافاً؛ مرد آشنای با روایات و این ها، البته به طریق خودشان. تا این زمان چهار تا خلیفه یا پنج تا خلیفه اول، فقه با سیاست آمیخته بود؛ یعنی حاکم فتوا هم می داد. لذا آنچه در جامعه اسلامی بود، همان بود که خلیفه گفت. از زمان معاویه که اصطلاحاً بین خود اهل سنت ملوکیت است، پادشاهی است، خودشان دارند، از زمان معاویه و بعد بنی امیه و بنی مروان و بعداً بنی عباس، تدریجاً فقه از حاکم جدا شد و این منشأ رشد فقه شد؛ منشأ رشد فقه این بود. چون تا آن وقت که خلیفه بود، خلیفه هر چه گفت دیگر؛ نمی توانستند چیزی در مقابل خلیفه بگویند. بعد دیگر یک دفعه فقها رشد کردند. طبعاً اولین رشدهایی که ما در فقها داریم، مثلاً به قول خودشان نزدیک تر به روایات، مدینه است، فقههای مدینه؛ که من جمله فقههای سبعة مدینه که یکی شان هم پسر قاسم بن محمد، قاسم پسر محمد بن ابی بکر است؛ ایشان که امام باقر داماد ایشان است، به اصطلاح امام صادق از طرف او به [ایشان] می رسند. علی ای حال فقههای سبعة مدینه.

و لکن قوی تر از این ها به یک معنای کوفه است. ما شهرهای دیگر نداریم؛ کم کم بصره، مصر، این ها، شام، این ها همه بعد کم کم شده اند. ما تقریباً اولین جاهایی که مخصوصاً سعی کردند خیلی عقلانی تر فکر بکنند، روایات را هم خوب بررسی بکنند، کوفه است. در اصطلاح اهل سنت کوفه را مکتب عبدالله بن مسعود و علی بن ابی طالب می دانند؛ اصطلاحشان این است. علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود. مدینه را مکتب عمر و عبدالله بن عمر می دانند؛ اصطلاحاً این طوری است. کوفه هم خیلی از زمان امیرالمؤمنین رشد فوق العاده ای داشت به این جهت.

لذا تدریجاً از آن زمان که فقه آزاد شد، خیلی فقها رشد کردند؛ مناظرات فقهی، کتب فقهی، بحث های فقهی زیاد جای گرفت این [مسائل]. لکن دقت کنید تمام این ها شأن فقیه را استنباط می دانستند. در مکتب اهل بیت شأن امام اضافه بر بیان حقایق الهی، شأنش ولایت هم بود که آن ها برای فقیه شان ولایت قائل نبودند. این یک مایز اساسی است. آن وقت فقه را که نوشتند، اصول این فقه را، چون اصول این فقه تدریجاً یعنی قواعد کلی که در فقه بتواند در ابواب مختلف فقه جاری بشود، جدا کردند. یک قواعد کلی که بتواند در این [ابواب]؛ این تدریجاً از قرن دوم شروع شد؛ که همین

.....
اصول شیبانی تقریباً شاید صورت متمایز [داشت]. چون می‌گویند رساله‌ی شافعی از آن گرفته است، کم‌کم این قواعد را جدا کرده‌اند، دقت می‌کنید؟ اصول این طوری شکل گرفت. بنابراین روشن شد اصولی که نوشته شد، اصول فقه استنباطی است. یعنی این اصول کارش فقه استنباطی را روشن می‌کند. اما فقه ولایی و حکومتی نه. یک مشکلی که در بین شیعه پیدا شد و توجه به آن نشد همین بود؛ چون فقه شیعه طبیعتش ولایی بود، به خاطر ولایت اهل بیت و بعداً به فقها در حدود معینی که دارد. حالا حد و حدودش بینشان اختلاف هست.

اگر اصول فقه ولایی نوشته شده بود، بعضی مشکلاتی که الان با آن‌ها روبه‌رو هستیم اصلاً پیش نمی‌آمد کلاً. همین واجب نفسی و غیره که مرحوم میرزای نائینی مطرح کردند و دیگران، که اگر شک کردیم واجب نفسی است یا غیره، قاعده اقتضا می‌کند نفسی باشد؛ دقت کنید این متعلق به اصول فقه استنباطی است.

اما اگر ما بیایم در واجب نفسی و غیره غیر از آن بر امور ولایی هم قرار بدهیم؛ یعنی شأن فقیه این بدانیم که بعضی واجبات که می‌خواهد امور جعل بکند در جامعه، بعضی‌ها به صورت نفسی است، بعضی‌ها به صورت غیره است؛ حالا معنا می‌کنیم غیره و نفسی را. دیگر در این جا بحث استنباط نیست، بحث ولایت است. بحث شک هم نیست چون حاکم قرار می‌دهد دیگر؛ بحث شک ندارد، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟

تأثیر این مباحث را خوب دقت بکنید. ما که می‌گوییم اگر شک کرد که واجب نفسی یا غیره، این متعلق به استنباط است، متعلق به فقه استنباطی است؛ چون داریم استنباط می‌کنیم از آیات، از روایات، حتی از اجماعی که شده است. آیا این نفسی است یا غیره؟ اما اگر بخواهیم خودمان بگوییم نه، یک فقه ولایی هم داریم، حکومت هم دارد، جعل می‌کند؛ وجوب نفسی و غیره را جعل می‌کند. مقام جعل هم دارد. اگر مقام جعل و تقنین [داشته باشد]... این اولاً بحث را زنده می‌کند چون این قابل بحث در تمام دنیا است، بحث اختصاص به اسلام پیدا نمی‌کند. طبعاً وجوب نفسی و غیره اش بر اساس اصول اسلامی است؛ اما این قابل طرح در همه جا هست. تعیین و تقنین در تمام دنیا هست، فرق نمی‌کند. مثلاً قانون می‌گذارد که شما یا باید این مقدار پول بدهید یا این کار را انجام بدهید، این عمل را. یکی تعیینی است یکی تخییری است.

پس بنابراین مسائلی که در وجوب تعیینی و تخییری مطرح می‌شود، یا از فقه ولایی است، استنباطی است که الان در حوزه‌های ما مطرح است، دقت می‌کنید؟ یا از فقه ولایی و حکومتی است که الحمدلله تا حالا مطرح نشده است. و این اگر مطرح بشود، می‌تواند خیلی زنده‌تر کار بکند. و قابل طرح در مجامع حقوقی و بین‌المللی هم هست، اختصاص به دین پیدا نمی‌کند؛ مباحث کلی است.

یکی از حضار: آن‌جا به نص احتیاج ندارد آقا؟

آیت الله مددی: دیگر به نص احتیاج ندارند، روح نص را مراعات می کنند. ان شاء الله مثلاً در واجب تعیینی به تخییری خواهد آمد، آقای خویی قدس الله نفسه واجب تخییری را به یک نحو واجب به اصطلاح تخییر عقلی برمی گردانند؛ چون ما یک تخییر عقلی داریم یک تخییر شرعی داریم. تخییر شرعی را به یک نحو تخییر عقلی برمی گردانند. ما خواهیم گفت که نه، تخییر شرعی غیر از تخییر عقلی است.

خب این یک بحث زنده ای است ربطی به نصوص خاص ندارد. ما در مقام استنباط هم همین کار را می کنیم، در مقام ولایت هم همین حرف را می زنیم. دقت کردید؟ یعنی بحث مقام ولایی که یک بحث زنده ای است، این بحث ها بر اساس این است که ما اصول فقه ولایی را هم مطرح بکنیم. چون اصول فقه ولایی مطرح نشده است.

چرا؟ چون اهل سنت شأن فقیه را کلاً استنباط می دانستند. هیچ فقیهی از فقها؛ البته خب مختلف بوده اند، بعضی هایشان می گفتند اگر خلیفه نامربوط هم گفت، حرف نامربوطش را قبول بکنیم، اطاعت بکنیم؛ بعضی ها می گفتند نه، آن ها را قبول نمی کنیم و لو بلغ ما بلغ بعضی ها می گفتند نه. اما این که ما بیاییم مثلاً بیاییم به افراد خودمان، به افرادی که معتقد به مذهب هستند، بگوییم بنشینید تشکیل حکومت بدهید فقیه شأن ولایت داشته باشد؛ این چنین چیزی ندارند، هیچ کدامشان ندارند.

البته در میان فرق اسلامی، در میان اهل سنت خوارج بوده اند که داشتند لکن به صورت شمشیر، قیام مسلحانه، که اگر حکومت مثلاً درست نیست علیه ش قیام بکنیم. این یک فصل بود. در میان شیعه هم زیدی ها قائل به حرکت مسلحانه بوده اند.

یکی از حضار: اباضی ها چطور؟

آیت الله مددی: خوارج هستند دیگر. البته می گویند ما الان؛ پیش بنده هم آمد شیخ خوارج مال شیخ اباضی ها متعلق به شمال تونس، برای آفریقا؛ ادعایشان این است که ما با آن ها فرق می کنیم. خیلی سعی می کنند الان به فرق اسلامی نزدیک بشوند. نسبت به ایران کلاً نزدیک شده اند نسبت به بقیه اهل سنت نشده اند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین